

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات مرحوم حضرت علامه طهرانی راجع به میزان بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در اعمال که حاوی نکاتی دقیق و عمیق از سیره و روش آن حضرت در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی می باشد

### تفسیر آیه شریفه : **لقد ارسلنا رسالنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان**

1- «بینه» و «کتاب» و «میزان» کدامند؟

2- الفاظ برای معانی عامه وضع شده اند، مانند چراغ و نور و ..

3- مراد از کتاب توراه، انجیل و قرآن است.

4- «میزان» درجه إدراك و شناخت و ملکات کسی است که پاسدار کتاب خدا و عامل به آن است.

5- مراد از «میزان» در آیه «وَالسَّمَاءُ رَفِعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ...» امیرالمؤمنین است.

6- برخی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام

7- عفو امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن ملجم عالم را مات و مبهوت نمود.

8- عفو و أغماض سید الشهداء علیه السلام میزان است.

- 9- عدل أميرالمؤمنین با برادر وغیره «میزان» است.
- 10- داستان عاریه گرفتن یکی از دختران أمیرالمؤمنین گلوبند را از بیت المال و برخورد حضرت با او.
- 11- داستان بیرون آوردن تیر از پای أمیرالمؤمنین در حال نماز.
- 12- جهاد أمیرالمؤمنین و فداکاری آن حضرت «میزان» است.
- 13- أفضليّت أميرالمؤمنين عليه السلام از ملائكه مقرّبين وأنبياء مرسلين.
- 14- أفراديکه به أمیرالمؤمنین شبیه باشند، به یک لحظه از تمام عوالم عبور می کنند.
- 15- سه معجزه أمیرالمؤمنین عليه السلام به نقل از ابن شهر آشوب مازندرانی.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بَارِئُ الْخَلَاتِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكَرَّمِينَ أَفْضَلِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

حَبِّبَ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَىٰ  
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (سورة الحديد ، صدر آیه 25). صلواتی

ختم کنید!

«ما پیغمبران را فرستادیم با حجّت، بینه، معجزه، آیات و دلائلی که دلالت داشت ارتباط آنها را با عالم ملکوت؛ و با آنها کتاب و میزان (یعنی ترازو) فرستادیم برای اینکه مردم به قسط و عدالت رفتار کنند.»

«بینه» و «کتاب» و «میزان» کدامند؟

حجّت و بینه معنی اش معلوم است، کتاب هم معنی اش معلوم است؛ کتاب عبارت است از: یک سلسله احکام و قوانین و دستورات اخلاقی و بیان معارف الهی که مردم را به توحید رهبری می‌کند.

ولی در این آیه مبارکه معنی میزان چیست، که ما با انبیاء میزان فرستادیم؟ میزان به معنی ترازوست؛ انبیاء چگونه ترازوئی در دست داشتند؟ و چگونه هر پیغمبری با خود ترازوئی داشته؟ من یک مقدمه عرض می‌کنم و بعد می‌رسیم به معنی ترازو و تفسیر حقیقت معنی میزان.

الفاظ برای معانی عامه وضع شده اند، مانند چراغ و نور و ..

یک مطلبی دارند اهل علم و آن این است که: الفاظ برای معانی عامّه وضع شده است. یک لفظی را که ما می‌بینیم استعمال می‌کنند، برای یک معنی خاصّ نیست، برای معنی عامّ است.

من باب مثال: لفظ «چراغ» را وضع کردند برای آن چیزی که در شب نور می‌دهد و اطراف خود را روشن می‌کند و مردم رفع احتیاجات خود را به واسطه آن در تاریکی می‌کنند.

در آن زمانی که چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که در روغن می‌گذاشتند و سر آن را آتش می‌زدند و شعله‌ای بر می‌خواست و دود می‌کرد و به آن چراغ می‌گفتند، اسم آن چراغ بود؛ بعد که تبدیل به نفت شد و فتیله را در نفت قرار دادند و یک شیشه حبابی هم روی آن قرار دادند، باز به او گفتند چراغ؛ بدون اینکه در معنی چراغ اختلافی بین معنی اول و ثانی باشد؛ همانطوری که به آن پی سوز می‌گفتند چراغ، به این هم می‌گویند چراغ.

پس معلوم می‌شود لفظ چراغ را در لغت و عرف وضع نکردند برای خصوص آن در جائی که از روغن و فتیله تشکیل شده، و إلّا اگر معنی اش فقط آن بود، دیگر به این چراغ نفته باید چراغ بگویند، باید یک اسم دیگر بگذارند؛ و در عین حال بعداً چراغ گازی اختراع شد، باز به او گفتند چراغ؛ چراغ برقی و الکتریکی و کهربائی اختراع شد، باز به این می‌گویند چراغ؛ بدون مختصر تصرفی و تغییری، همان لفظ را به همان نحوه‌ای که در همان پی سوز و چراغ نفته استعمال می‌کردند، استعمال می‌کنند در همین چراغهای برقی.

از اینجا ما یک نتیجه می‌گیریم و او این است که: لفظ چراغ برای خصوص آن چراغ روغنی یا نفتی وضع نشده، و إلّا وقتی چراغ برقی آمد برای او باید اسم دیگری بگذارند؛ می‌بینیم اسم دیگری نگذاشته‌اند، بلکه همان لفظ اولی را به همان عنایتی که سابقًا استعمال می‌کردند حالاً هم استعمال می‌کنند.

از اینجا یک نتیجه می‌گیریم، و او این است که: لفظ چراغ برای خصوصیت آن چراغ روغنی یا چراغ نفتی یا چراغ گازی یا چراغ برقی وضع نشده؛ لفظ چراغ برای یک معنی عامّی وضع شده، یعنی آن چیزی که نور می‌دهد و تاریکی را از بین می‌برد و انسان به واسطه آن رفع نیاز خود را در تاریکی می‌کند و می‌بیند. آن یک معنی عامّی است، خواه آن را در همان چراغ پی سوز سابق یا چراغ کهربایی بروزیزند و پیاده کنند و استعمال کنند، در معنی کلّی و عامّ لفظ چراغ تفاوتی نیست. این یک مثال زدم برای لفظ چراغ. تمام الفاظ بر همین سیاق است؛ لفظ انسان، لفظ حیوان، لفظ عمارت، لفظ نور، لفظ ظلمت، لفظ میزان، لفظ کتاب، همه الفاظ برای معانی عامّه هستند.

یکی از الفاظ «میزان» است؛ میزان یعنی آلت سنجش، ترازو، میزان معنی اش این است.

یکوقتی ترازوئی درست می‌کنند که دو کفه دارد و اطراف آن را زنجیر می‌بندند یا با ریسمانی، وبالای این شاهین را قرار می‌دادند، به آن می‌گویند ترازو؛ کفه‌ها را پائین قرار دادند و شاهین پائین قرار گرفت، باز می‌گویند ترازو؛ قیان درست کردند که اصلًا یک کفه بیشتر ندارد، باز به او می‌گویند میزان، ترازو.

و همچنین از این معنا یک قدری گسترش پیدا کنیم، می‌بینیم که ترازو و لفظ میزان را استعمال می‌کنند برای سنجش چیزهایی که از قبیل جسم نیست؛ مثلًا قوه کهرباء و برق که از [جريان] کهربائی شهر به درون ساختمان وارد می‌شود کنتور می‌گذارند و به کنتور می‌گویند میزانیه یعنی ترازو، یعنی آلت سنجش مقدار مصرف جريان برق، این ترازوست، با این ترازو برق را اندازه می‌گیرند؛ با یک ترازو شدت جريان برق را اندازه می‌گیرند، با یک ترازو قوه الکتروموتوری برق را اندازه می‌گیرند؛ می‌گویند: آن آمپر متر است، آن ولت متر است؛ با یک ترازو مقاومت را می‌سنجند، باز هم آن میزانیه است؛ با یک آلت سنجشی درجه حرارت بدن انسان را معین می‌کنند،

درجه می‌گذارند؛ می‌گویند: این میزانیه است؛ متنه میزان تشخیص دادن حرارت بدن، میزان تشخیص دادن ضربان قلب، میزان تشخیص دادن فشار خون، اینها همه میزان است دیگر.

البته این ترازوها با همدیگر خصوصیتیش فرق می‌کند. آن دستگاهی که با آن فشار خون را اندازه می‌گیرند غیر از آن ترازوی هیزمکشی است؛ و آن ترازوئی که با آن حرارت بدن را اندازه می‌گیرند غیر از اسٹرلاپ است که با او ارتفاعات نواحی و ستارگان را می‌سنجند؛ اینها همه ترازوهای مختلف هستند به شکلهای مختلف، ولیکن حقیقت معنی ترازو و سنجش و میزان در همه اینها هست؛ و ما با این میزانها سنجش می‌کنیم و اندازه‌گیری می‌کنیم، چند متر مکعب آب در منزل آمده؟ می‌روند کنتور را می‌بینند؛ میزانیه را می‌بینند.

### میزان» درجه إدراك و شناخت و ملکات کسی است که پاسدار کتاب خدا و عامل به آن است

آیا ما میزانی هم داریم که با او عقل را بسنجیم، شجاعت را بسنجیم، عفت را بسنجیم، از خود گذشتگی و ایثار را بسنجیم، عدالت را بسنجیم، حفظ حقوق غیر را بسنجیم، مراتب عبودیت را بسنجیم، مراتب معرفت پروردگار و درک حقیقت توحید را بسنجیم یا نه؟ آن هم میزانیه‌ای دارد یا نه؟

بله آن هم میزانیه دارد. اما، حقیقت معنی میزان در او هست ولی شکلش به شکل این میزانیه‌های خارجی نیست؛ ترازوی دو کفه‌ای نیست؛ مانند (آل) دستگاه فشار خون نیست. آن چیست؟

آن همین است که قرآن می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ (سوره الحدید ، قسمتی از آیه 25).

ما پیغمبران را که فرستادیم با آنها یک کتاب فرستادیم، تورات، انجیل، صحف حضرت ابراهیم، کتاب نوح، قرآن، این روشی دیگر یک میزان فرستادیم، آن میزان چیست؟

آن میزان درجه ادراک، درجه صفات، درجه ملکات آن پیغمبری است که پاسدار و پاسبان کتاب خداست و عمل کننده به قوانین و شرایعی است که خدا به او فرستاده. کتاب را فرستاده، اما کتاب را که می‌فهمد؟ که درک می‌کند؟ شأن نزول آن، تفسیر آن، تأویل آن، باطن آن، ظاهر آن، ناسخ آن، منسوخ آن، مطلق، مقید، عام، خاص، مجمل، مبین، اینها را کی درک می‌کند؟

آن کسی که واقف بر اسرار کتاب است و از نقطه نظر تشريع، وجود او میزان است برای پیاده کردن آن احکام که در کتاب خدا آمده در جامعه بشریت. این معنا روشن شد؟

در آیه قرآن داریم:

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغُوا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (سوره الرّحمن آیات 7 تا 9)

«خداوند آسمان را بلند خلقت فرمود، و مقام آن را بلند قرار داد، و میزان را قرار داد؛ ای مردم! شما در میزان طغيان نکنيد، حق او را اداء کنيد، به ترازو خيانت نکنيد، اقامه وزن کنيد و ترازو را سبك نکنيد!»

معنی ظاهري اين آيه قرآن که روشن است؛ ولیکن يك معنی باطن دارد که آن تفسير و تأویل اين آيه است.

مراد از «میزان» در آیه «والسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ...» اميرالمؤمنین است.

در روایات عدیده داریم که در تفسیر قرآن و در تفسیر کافی و در بسیاری از تفاسیر دیگر ذکر شده؛ و در کتاب «معانی الأخبار» و در مقدمات «تفسیر صافی» مرحوم فیض نقل کرده که مراد از میزان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا خَدَا آسمان را بلند کرد. آسمان وجود مقدس رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و میزان را قرار داد، یعنی امیرالمؤمنین را قرار داد؛ شما در این میزان طغیان نکنید، تجاوز نکنید، حق او را اداء کنید، با این میزان بسنجد خود را و؛ افکار و عقول و آراء و عقائد خود را با این میزان اندازه‌گیری کنید.

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه میزان است؟

چون پیغمبر خدا خاتم النبیین است و از تمام انبیاء و مرسیین اشرف و افضل است و امیرالمؤمنین علیه السلام وصی اوست و تمام کمالات و علوم و معجزات به امیرالمؤمنین منتقل شده؛ و طبق آیه قرآن ارث رسیده، امیرالمؤمنین بر میزان حق است. تمام وجودش، بدنش، فکرش، قوای واهمه و متخلیه و حس مشترک، قوه حافظه و عاقله، ملکاتش، صبرش، عبادتش، شجاعتش، تحملش در مصائب و شدائد، نمازش، عبادتش، عفتش، عبودیتش، همه بر اساس حق است، درک و معرفتش بر اساس حق است. عالی‌ترین ستاره درخشان در آسمان ولایت است؛ که تمام انبیاء و مرسیین زیر نگین او هستند. و از پیغمبر اکرم گذشته هیچ پیغمبری دارای مقام و عظمت او نیست.

## برخی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام

مجسمه انسان کامل من جمیع جهات، در آسمان ولایت می‌درخشد، عفت امیرالمؤمنین میزان است؛ یعنی امیرالمؤمنین که برای افراد بشر امام است مردم مأمورند؛ او مقتداست همه مقتدی؛ او متبوع است همه تابع. همه

باید دنبال او حرکت کنند و پا جای قدم او بگذارند و خود را به مقام او نزدیک کنند، هر فردی بیشتر نزدیک شد بیشتر بهره می‌برد و از انسانیت بیشتر متعتمد می‌شود، و هر فردی دورتر افتاد گمراهتر است و محروم‌تر.

عفّت امیرالمؤمنین میزان است، عفّتها را با این میزان اندازه‌گیری می‌کنند، چون در روز قیامت که می‌شود آن ترازوی اعمالی که برای عمل انسان قرار می‌دهند دو کفه ندارد، یک کفه عمل خوب، حسنات؛ در کفه‌ای دیگر اعمال بد و سیئات را بریزند و هر کس عمل خوبش بر عمل بد غلبه کند به بهشت و إلَّا به جهَنْم؛ چنین روایت و آیتی نداریم، اعمال بد وزن ندارد، در روز قیامت اعمال بد گم می‌شوند و همه از بین می‌روند و قدر و قیمتی ندارند که در آنجا جلوه کند، آنچه موجب ثقل و سنگینی ترازوی عمل مسلمان می‌شود حسنات اوست.

**وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذِ الْحَقُّ** (سوره الاعراف صدر آیه ۸)

آن وقت حسنات او را با حسنات میزان اندازه‌گیری می‌کنند. مؤمن را می‌آورند، عفّت او، عصمت او، عبادت او، سائر اخلاق، ملکات، افعال او را با این ترازو اندازه‌گیری می‌کنند؛ می‌گویند: ای مؤمن! پیغمبر تو، میزان تو، حضرت شعیب و لوط و هود و صالح و یعقوب و اسحاق و یوسف نبوده، امام تو امیرالمؤمنین است و تو ادعا می‌کنی که از آن حضرت تبعیت می‌کنی و شیعه آن حضرت هستی، و خداوند او را به عنوان امامت به من ولایت داد، خواهی نخواهی در زیر لواء و پرچم او هستی و باید از او پیروی کنی؛ کارها، اعمال، رفتار انسان را با آن میزان اندازه‌گیری می‌کنند.

عفّت انسان را با عفّت امیرالمؤمنین می‌سنجند، ببینند چه اندازه این عفّت به آن عفّت نزدیک است؛ گذشت و اغماض انسان را با امیرالمؤمنین اندازه‌گیری می‌کنند، چه اندازه این گذشت به آن گذشت نزدیک است.

چه گذشتی کرد امیرالمؤمنین؟!

امیرالمؤمنین در تمام دوران حیات خود گذشت محض بود، فداکار محض بود، در شب لیلۃ الْمیت، در لیلۃ الْمیت جای پیغمبر خوابید و جان خود را فدا کرد، که هیچ کس تصور چنین فداکاری در خود نمی دید. در تمام دوران رسول خدا اوّل باگذشت و فداکار بود.

بعد از رسول خدا برای حفظ اسلام از شخصیت، از ریاست، از حکومت گذشت و بیست و پنج سال تمام خانه نشین بود؛ نه اقدامی، نه قیامی. در آن دورانهای سخت که به او متوجه شدند گفتند: بیا با تو بیعت کنیم، برخیز، از این نشستن دست بردار، حق خود را بگیر، تکان نخورد، چون مانند آفتاب روشن می دید که این قیام بر علیه اسلام و بر ضرر اسلام است، باید صبر کند، بگذرد تا اینکه آن دین پیغمبر باقی بماند؛ اگر قیام کند قیام او که توأم با موقّیت نیست، با وجود آن اشرار و مخالفین سر سختی که تا آخرین درجه برای شکست امیرالمؤمنین و حتی برای شکست پیغمبر و اسلام ایستاده بودند. اینجا از حق شخصی می گزرد برای وصیت پیغمبر، برای حفظ قرآن، برای حفظ اسلام.

در نهایت درجه سختی زندگی می کند، عیناً مانند یک سلطان و پادشاهی که او را بیاورند پائین، پائین، یک درجه سربازی هم به او ندهند. بیست و پنج سال امیرالمؤمنین این قسم زندگی کرد، بعد به خلافت ظاهری رسید. چه گذشتها، چه اغماضها، که در تاریخ واقعاً عقل انسان را میهوت می کند.

آن داستان جنگ جمل و گذشتش از عائشه، که تمام بزرگان را میهوت کرده، و فداکاری حضرت و اغماض حضرت و صبر حضرت.

عفو امیرالمؤمنین علیه السلام از ابن ملجم عالم را مات و میهوت نمود.

همین قضیّه ابن ملجم مرادی این قضیّه شوخي نیست، ابن ملجم نقشه أمیرالمؤمنین را عقیم کرد؛ ابن ملجم با این ضربت، حرکت سپاه أمیرالمؤمنین را به شام برای از بین بردن معاویه متوقف ساخت؛ ابن ملجم معاویه را بر عليه أمیرالمؤمنین تحریک کرد؛ چند روز دیگر حرکت کرد آمد تا کوفه، رفت بالای منبر و گفت: من با شما جنگ نکردم تا شما را نمازخوان کنم، روزه‌گیر کنم، اینها با خودتان است، می‌خواهید بکنید! من با شما جنگ کردم که حکومت کنم و من فائق شدم. این اعلام رسمی معاویه است، که رسمًا می‌گوید: من به اسلام کاری ندارم، من می‌خواهم بر شما حکومت کنم.

امیرالمؤمنین دچار ضربه ابن ملجم شد؛ آن وقت با آن اسیری که در مشت اوست چه کار نمی‌توانست بکند؟! آیا نمی‌توانست او را زنده نگه دارد و بعد بگوید هر روز یک انگشت از او بیرید، او را قطعه قطعه کنید، او را آتش بزنید؟! درباره او چه فرمود؟ آن وصیّه‌هایی را که درباره او کرد همه مردم را متّحیر و مبهوت کرده. این چه روحیّه‌ای است! این چه انسانیّتی است! این چه گذشتی است! این چه افق عالی است!

امیرالمؤمنین می‌فرماید: ای حسن! اگر من از دنیا رفتم یک ضربت به او می‌زنی؛ چون به من یک ضربت زده، حق دو ضربت نداری، و اگر عفو کنی برای تو بهتر است؛ و اگر از این ضربت من نجات پیدا کردم خودم می‌دانم و او، و البته عفو می‌کنم.

این یک جمله أمیرالمؤمنین است. حالا این جمله را شما بیائید با کتاب خدا قیاس کنید. کتاب خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوَقْبَتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَرَّتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (سورة النّحل آیه ۱۲۶).

«اگر کسی شما را یک ضربتی زد، عقوبته کرد، شما به مثل آن عقوبت می‌توانید پاداش کنید و اگر صبر کنید و اغماض کنید و عفو کنید، برای شما بهتر است.»

این دستور قرآن است دیگر، این آیه قرآن است. حالا **أمير المؤمنين** که متحقّق به حقیقت این قرآن است مورد عقوبت واقع شده، شمشیر ظلم بر سرش آمده، و تمام قدرتها در مشت اوست، ولی ابداً وجود خود را منفک از این آیه قرآن نمی‌بیند. این را می‌گویند پاسدار قرآن، این را می‌گویند والی قرآن، این را می‌گویند حقیقت قرآن.

بسیاری از افراد ادعای می‌کنند که ما قرآن می‌دانیم و عمل می‌کنیم؛ ولی وقتی نظیر این شرائط برای آنها پیدا می‌شود عمل آنها با حقیقت آیات قرآن فرسنگها فاصله دارد، فرسنگها؛ ولی **أمير المؤمنين** اینطور نیست.

و اینکه سفارش می‌کند یک ضربت به او بزن، نه اینکه بخواهد شکسته نفسی کند، تصنّع کند، تعلیم و تربیت بدهد، نه اصلاً واقعیّت است. **أمير المؤمنین** این واقعیّت را می‌بیند که باید به ابن‌ملجم یک ضربه زد و اگر عفو کند بهتر است، و اگر خودش هم از این زخم نجات پیدا کند می‌گوید: عفو می‌کنم و عفو هم می‌کرد.

### عفو و اغماض سید الشّهداء عليه السلام میزان است.

مگر سید الشّهداء عليه السلام عفو نکرد از حرّ بن یزید ریاحی؛ در حالتی که تمام مصادیبی که به سر سید الشّهداء آمد زیر سر حرّ بود، اگر و هله اول جلوی آن حضرت را نگرفته بود حضرت به کربلا نمی‌آمد. این همان حقیقت ولایت است که آن روز میزان حق است. آن وقت روز قیامت **أمير المؤمنین** را می‌آورند و این گذشت و اغماض راجع به این حقیقت آیه قرآن که وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ میزان قرار می‌دهند، همه افراد امت را هم می‌آورند، اغماض و گذشت را با این میزان اندازه‌گیری می‌کنند؛ در فلان قضیّه آیا گذشتی یا نه؟ در فلان قضیّه آیا

گذشتی یا نه؟ در فلان قضیّه فلان کس گوش تو را مالید تو دوتا سیلی زدی، به چه مناسبت؟ مگر قرآن نمی‌گوید:

اگر گوش شما را مالیدند، شما گوش بمالید دیگر، نه اینکه سیلی بزن. اگر به شما بد گفتند، نمی‌توانید سیلی بزنید.

اگر به شما سیلی زدند نمی‌توانید تازیانه بزنید. اگر دست شما را بریدند نمی‌توانید بکُشید و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ

حیة (سوره البقرة صدر آیه 179): یعنی آنچه را که بر شما وارد کردند عین آن را می‌توانید عکس العملش را بر آن

شخص وارد کنید، نه زیاده، و اگر هم عفو کنید بهتر است. پس أمیرالمؤمنین شد میزان. میزان گذشت، میزان عدل، میزان اغماض.

### عدل أمیرالمؤمنین با برادر وغیره «میزان» است.

دیروز برای شما قضیّه عقیل را عرض کردم؛ عقیل برادر است، بین او و بین أمیرالمؤمنین نهایت صمیمیّت است، نهایت رأفت و الفت، مردی است محترم، بیست سال از أمیرالمؤمنین عمرش بیشتر است، در نهایت فقر زندگی می‌کند. آمد خدمت أمیرالمؤمنین و طلب کرد از بیت‌المال.

حضرت می‌فرماید: دیدم فقیر بود و مستمند، دیدم فرزندان او را که رنگشان از شدت فقر سیاه شده بود و کبود، و مانند آنکه با نیل رنگ کرده‌اند؛ و گرد و غبار فقر و غربت به صورت بچه‌ها نشسته بود. آمد پیش أمیرالمؤمنین و تقاضا کرد، یک مرتبه، دو مرتبه تکرار کرد. حضرت آهن را داغ کرد به بدنش چسباند، چون عقیل نمی‌دید، صدای ناله‌اش بلند شد.

حضرت فرمود: مادر بر تو بگرید! یعنی بمیری. تو از این آهن داغ من فریاد می‌کنی، آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آتش غصب پروردگار که خدا برای مخالفین و متمرّدين قرار داده. من از بیت‌المال همه مسلمانها که مال همه

آنهاست، حق آنها را به تو بدهم! صبر کن، این مقدار عطا قسمت می شود، آن مقداری که سهمیه من شد من به تو  
می دهم. این را می گویند میزان عدل. ترازو خوب کار می کند، میزانیه اشتباه نمی کند.

بیت المال مسلمین دست أمیرالمؤمنین است، از شرق و غرب برای آن حضرت می آورند، ولی بین عقیل برادر  
محترم و عابد که با هم نهایت محبت و صمیمیت دارند و بین یک فرد سیاه حبسی که اسلام آورده و از اسلام هم  
تازه فقط شهادتین بر زبان جاری کرده، هیچ فرقی نیست. می گوید من حق او را به تو نمی توانم بدهم؛ خدا میزان  
قرار داده، این بیت المال باید بین همه افراد مسلمین بالسویه قسمت بشود، نمی توانم بدهم، مرا به آن آتش دعوت  
نکن. این را می گویند میزان عدل.

### عاریه گرفتن یکی از دختران أمیرالمؤمنین گلوبند را از بیت المال و برخورد حضرت با او

دخترش از بیت المال مسلمین یک گردنبند مروارید عاریه گرفت، که در روز عید تمام زنان قریش خود را تجمل  
می کنند به بهترین تجملات، دختر خلیفه مسلمین علی ابن ابی طالب أمیرالمؤمنین، گردنبند ندارد.

(این قضیه مال حضرت زینب و ام کلثوم نیست، آنها درجاتشان از این معانی عالی تر است. أمیرالمؤمنین  
علیه السلام هنگام فوت سی و هفت دختر و پسر داشت از عیالات متعدد.)

یک گردنبند عاریه گرفت از آن پاسبان و کلیدار بیت المال؛ أمیرالمؤمنین چشمش به این گردنبند افتاد، از کجا  
آوردی؟ از خازن شما گرفتم. چرا گرفتی؟ یا علی! آخر من که چیزی نداشتم؛ در روز عید می رسد، زنان قریش  
همه خود را به بهترین وجه زینت کرده؛ من دختر خلیفه مسلمین هستم. حضرت فرمودند: زود برگردان! زود،  
زود! اگر می دانستی، که حدّ بر تو جاری می کردم.

بعد خواستند آن خازن را. چرا دادی؟ یا علی! من که به عنوان اخراج از بیت المال ندادم، از من امانت خواست، من دادم گردنش بیاندازد دو مرتبه به بیتالمال برمی‌گرداند، حضرت فرمودند: آیا از این گردنبندها به تعداد زنهای مسلمان در بیتالمال هست که به همه آنها بدھی یا نه؟ گفت: نه، فرمودند: دختر من اختصاص ندارد.

شنیدید در جنگ بدر، عرض کردم که: عمومی پیغمبر عباس را اسیر کردند و به طناب و زنجیر بسته بودند، آورند، شب پیغمبر ناله عباس عمومی خود را می‌شنید و خوابش نمی‌برد؛ گفتند: یا رسول الله چرا نمی‌خوابی؟ حضرت فرمودند: صدای ناله عمومیم نمی‌گذارد من بخوابم، چرا ناله می‌کند؟ با بند او را محکم بسته‌اند. رفتند بند عباس را باز کردند، یک قدری شل کردند، عباس خوابش برداشت. پیغمبر فرمود: ناله عمومیم دیگر نمی‌آید. گفتند: یا رسول الله بند را شل کردیم. حضرت فرمود، آیا از همه اسراء شل کردید یا نه؟ گفتند: نه. گفت: بر شما جایز نیست، اینها اسراء شما هستند، اگر بر عمومی من این بند را شل می‌کنید بر همه باید بکنید. رفتند بند همه را شل کردند، این می‌شود: **لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** (سوره الحیدید قسمتی از آیه 25).

آنوقت أمیرالمؤمنین را می‌آورند و می‌گویند: میزان عدالت او تا این سرحد بود؛ ای بندۀ مسلمان! تو هم تا همین میزان عدالت داشتی؟ دستت به بیتالمال مسلمین دراز می‌شد همین کار را می‌کردی؟ یا همه را صرف مخارج شخصی می‌کردی و مؤمنین، مسلمین، ایتام، برهنگان، مستمندان، بیچاره‌ها و ضعفاء، گرسنه‌ها، مرضی، همینظر بمیرند؛ اندازه می‌گیرند، هر کس به این مقام نزدیکتر باشد در بهشت‌هایی نزدیکتر به مقام أمیرالمؤمنین زندگی می‌کند و هر که دورتر باشد، دور، آنکه خیلی دور است که در جهنم است، آنکه نزدیک است در بهشت است، نزدیکتر در بهشت، آن کسی که خیلی نزدیک است، مقامش نزدیک أمیرالمؤمنین است، چون این میزانیه کار می‌کند و این میزانیه‌ها به اندازه‌ای دقیق کار می‌کند که از هر میزانیه‌ای دقیق‌تر، قوی‌تر.

می‌گویند: بعضی ترازوها هست اینقدر این ترازو دقیق است که شما اگر یک کاغذی را بگذارید روی این ترازو و بکشید، بعد کاغذ را بردارید دوتا خط رویش بکشید و بگذارید روی این ترازو، ترازو نشان می‌دهد سنگینی اثر یک مدادی که روی این کاغذ کشیدید، این قدر دقیق است؛ آن ترازو از این دقیق‌تر است، می‌گوید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (سوره الزمر، آیه 7 و 8.)

«کسی که به اندازه سنگینی یک ذره‌ای (که به چشم دیده نمی‌شود، در نور آفتاب انسان آن ذره را در هوا می‌بیند) اگر کار خوبی انجام بدهد یا کار بدی، می‌بیند.»

چه قسم می‌بینید؟ همین ترازوها کار می‌کند، ترازوی عدالت **أميرالمؤمنین**، خیرات **أميرالمؤمنین**. این یک شخصیت میزان است برای عمل امت و حجت برای امت واقع شده، قرار داده می‌شود؛ اعمال انسان را هی به او عرضه می‌دارند. عبودیت و مقام عبادت **أميرالمؤمنین** را می‌آورند؛ چه قسم نماز می‌خواند؟ چه قسم توجه به خدا می‌کرد؟

## **داستان بیرون آوردن تیر از پای **أميرالمؤمنین** در حال نماز**

پیکان در پایش رفت، از حضرت زهراء علیها السلام سؤال کردند ما پیکان را نمی‌توانیم در بیاوریم، آن حضرت فرمود: وقتی علی به سجده می‌رود در بیاورید، زیرا که ادراک نمی‌کند. پیکان را از پای **أميرالمؤمنین** در حال سجده درآوردن، در حال غیر سجده تاب نمی‌آورد. پیکان سه شعبه بود، وقتی می‌خواستند در بیاورند باید پاره کنند در بیاورند، **أميرالمؤمنین** در حال سجده این قدر متوجه بود.

اعمال امت را می‌آیند می‌سنجدند، می‌گویند: ما این مقدار را از تو توقع نداریم که مانند **أميرالمؤمنین** پیکان را از پاییت در بیاورند. این را نمی‌خواهند، نمی‌خواهند هم در حال نماز اینطور جذبات الهی تو را بگیرد که بیهوش

بیافتدی روی زمین؛ یک نماز با حضور قلب از تو خواستیم، بِگُو اللَّهِ أَكْبَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَكَرْ تجارت و زراعت و حکومت و ریاست و خرید و فروش و جمع مال و زن و فرزند نباش، این هم مشکل بود؟ آن وقت اگر انسان این مقدار دیگر عمل نتواند بیاورد، خیلی شرمندگی دارد.

### جهاد أمیرالمؤمنین و فداکاری آن حضرت «میزان» است

در آن نهایت درجه شدائد جنگ، بدن پاره می‌شد خون می‌آمد؛ در جنگ احد أمیرالمؤمنین علیه السلام نود زخم خورد که بعضی از زخمهای استخوان سرایت کرده بود و این زخمهای را که بستند فتیله گذاشتند و بستند برای این جراحت و زخم، این قسم فداکاری می‌کرد برای پیغمبر اکرم. این را می‌آورند قرار می‌دهند، آن افرادی هم که در این صحنه جنگ آمدند شمشیر از غلاف بیرون نیاوردند، یا فرار کردند رفتند بالای کوهها، بعد از سه روز آمدند، که آیا پیغمبر را کشتند یا نکشتند؟ اینها با همدیگر یک درجه هستند؟!

آنها ادعای خلافت می‌کنند می‌گویند: علی ما از تو بیشتر لیاقت داریم که بیائیم و حکومت مردمان مسلمین را حیازت کنیم و بر آنها ریاست کنیم.

بعد از اینکه این زخمهای در بدن أمیرالمؤمنین قرار گرفت أمیرالمؤمنین افتادند توی بستر در مدینه بعد از جنگ احد؛ به پیغمبر خبر رسید کفار بیرون شهر می‌خواهند شبیخون بزنند. پیغمبر اعلام کرد مردم حرکت کنند برای جهاد و دفاع، أمیرالمؤمنین علیه السلام با این حال از بستر برخواست و شمشیر دست گرفت و رفت.

در آن شب تاریک پر از خوف و وحشت مشک را داد پیغمبر به سعد و قاص، برو یک مشک آب بیاور. رفت هر جا را گشت، گفت: یا رسول الله! رفتم آب پیدا نکردم. به دیگری داد، به دیگری، پیدا نکردند؛ به أمیرالمؤمنین داد، أمیرالمؤمنین تو حرفش پیدا نکرد، نیست، نیست؛ آب باید بیاورد، پیغمبر از او آب خواسته، این حرف‌ها چیه؟

مشک را برداشت و آمد، یک صحرای پر از ظلمت، صحرائی که ظلمانی است، تاریک و سرد، تمام دشمن اطراف سرزمین بدر را گرفتند، رفت در میان چاه، مشک را پر از آب کرد تنها، برخاست مشک را آورد بیرون چاه، وقتی حرکت می‌کرد بسوی پیغمبر، سه مرتبه باد تندا آمد که از شدت باد امیرالمؤمنین نشست؛ بعد آمد خدمت پیغمبر، یا علی! چرا دیر آمدی؟ سه مرتبه باد آمد. حضرت فرمودند: آن سه مرتبه باد جبرائیل، اسرافیل، میکائیل بود، هر کدام با هزار ملک، از آسمان آمده‌اند برای آفرین گفتن بر تو، تهنيت بر تو، ملائکه بر تو افتخار می‌کند، مبارات می‌کند، این سه هزار ملائکه فردا تو را کمک می‌کند، پیروزی به دست توست.

سیصد و سیزده نفر لشگریان مسلمان بود در جنگ بدر و نهصد و پنجاه نفر لشگر کفار، آنها همه شمشیر و عده و عده و اسب و شتر؛ اینها هیچ نداشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها سی و شش نفر کشت، سی و چهار نفر دیگر را بقیه اصحاب پیغمبر با کمک ملائکه؛ یعنی امیرالمؤمنین به تنهائی بیش از نصف تمام جمعیت که سیصد و سیزده نفر بودند قرار دارد، این می‌شود میزان.

### أفضلية أمير المؤمنين عليه السلام من الملائكة المقربين وأنبياء المسلمين

آن شبی که در فراش پیغمبر خوابید، در روایات داریم، شیعه گفته، سنّی گفته، بزرگان اهل تسنّن، این روایت را گفته‌اند که: جبرائیل بالای سر امیرالمؤمنین نشسته بود و میکائیل پائین پا و امیرالمؤمنین را باد می‌زدند و می‌گفتند: بَخِ، بَخِ لَكَ يَا عَلَىٰ تَمَامٌ مَلَائِكَةَ آَسْمَانِ الْأَنْ مَتَوَجِّهٌ تَوْ هَسْتَنَدُ وَ خَدَاوَنَدُ عَلَىٰ أَعْلَىٰ بَهْ تَوْ اَفْتَخَارٌ كَرَدَهْ بَرْ جَبَرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ.

خداؤند خواست میکائیل و جبرائیل را امتحان کند، گفت: یکی از شما را من عمرش را بر دیگری زیادتر قرار دادم، کدامیک از شما انتخاب می‌کند عمرش کمتر باشد و عمر رفیقش بیشتر؟ نه جبرائیل گفت: عمر من کمتر، میکائیل

بیشتر؛ نه میکائیل گفت: من کمتر و عمر جبرائیل بیشتر. بعد خداوند گفت: بروید پائین! آمدند پائین؛ گفتند: بروید بر بالای سر و پائین پای این مرد بنشینید، یک جوان بیست و سه ساله که بیشتر نیست، این جوان خود جای پیغمبر خواهد داشت و تمام بدن خود را آماج تیر و پیکان و شمشیر و نیزه قرار داده، حاضر کرده خود را که چهل نفر از شجاعان و افحال روزگار از دشمنان بربار نمودند و او را قطعه قطعه کنند، این مواساتی که علی با پیغمبر کرده شما که دو تا ملائکه مقرّب من هستید نتوانستید بکنید. پس علی از انبیاء افضل است، علی از ملائکه مقرّب افضل است.

آن حال رحم و عطفت و آن مهربانی که أمیرالمؤمنین داشت، اینجا چه داستانهایی است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» اینجا داستانها ذکر می‌کند، از شافعی و زمخشری داستانها ذکر می‌کند و می‌گوید: این دیگر هیچ قابل هضم و تحلیل فکری نیست که أمیرالمؤمنین آن مرد شجاعی است که برای پیشرفت دین و سرکوبی ظالم از هیچ چیز دریغ نداشت، فردا می‌آمد در بازار چشمش به یک یتیم و به یک فقیری می‌افتاد، به یک مستمندی می‌افتاد، بی اختیار اشکش جاری می‌شد، این پهلوان یل است، میدان قدرت است، عرش با آن طور مناسب است. اگر رقیق القلب و دارای عطفت و رحمت است آن شجاعت یعنی چه؟ این صفات متضادی که در علی واقع شده دلالت می‌کند بر اینکه مظهر صفات جمال و جلال الهی است.

علی فانی در خدادست، صفات جمال و جلال الهی در او طلوع می‌کند، آنجائی که باید شمشیر بزنند هیچ باک ندارد و آنجائی که باید توقف کند و عطفت کند به اندازه‌ای پائین می‌آید، پائین می‌آید در کنار کوفه پهلوی آن بچه یتیم می‌نشیند، او را بغل می‌کند، می‌بوسد، دست بر سر او می‌کشد، او را نوازش می‌کند، به منزل می‌رساند و می‌رود دنبال کارش؛ خلیفه المسلمين هم هست.

اصحابی هم تربیت کرد برای خود نظیر اینها. آن اصحاب با وفای أمیرالمؤمنین مثل قیس بن سعد بن عباده، مثل محمد بن ابی ابکر، مثل مالک اشتر، مثل سعد؛ اینها خیلی صفات عالی داشتند و واقعاً انسانهای ملکوتی بودند. خوب این هم مقام میزان است دیگر.

پس بنابراین: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** آنوقت در میان امت میزانی که خدا از تمام اعمال امت را با او اندازه‌گیری کند، این میزانیهٔ أمیرالمؤمنین است.

### أفرادیکه به أمیرالمؤمنین شبیه باشند، به یک لحظه از تمام عوالم عبور می کنند

خوشابه حال آن کسانی که در دنیا این میزانیشون به أمیرالمؤمنین خیلی نزدیک باشد. در روز قیامت هم خیلی نزدیک است. به یک چشم به هم زدن از حشر و نشر و قیامت و صراط و حساب و عرض و اینها عبور می‌کند فی **مَقْدَدٌ صِدْقٌ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ** (سوره القمر، آیه ۵۵).

این حالات أمیرالمؤمنین بود که روز به روز در دنیا طلوعش بیشتر می‌شود و مردمی حتی خارج از دین به او می‌گرond و او را یگانه نمونه شرف و انسانیت می‌دانند و برای او کمال احترام و فضیلت قائلند، گرچه مسلمان نیستند.

جبران خلیل جبران می‌گوید: علی انسانی بود مافوق زمان خود، (مرد مسیحی است این مرد) و من تعجب می‌کنم چگونه زمان افرادی را به وجود می‌آورد که مافوق زمان خود هستند؟! این روش أمیرالمؤمنین بود.

آنقدر مخالفین برای نشاندن أمیرالمؤمنین و از بین بردن آن حضرت حتی از بین بردن نام و نشان آن حضرت کوشش کردند، از کشتن و دار زدن و حبس کردن و زور گفتن و اعدام کردن هیچ خودداری نکردند؛ تا چه موقع؟

تا مدت‌های مديدة سالیان دراز که اسم علی روی زمین نماند؛ اصلًا مردم نفهمند عدالت یعنی چه؟ چون می‌خواستند دست به خون مردم آغشته کنند، دست به نوامیس مردم دراز کنند، حکومت خود را بر اساس ظلم و جور قرار بدهند؛ و این مكتب بر هم زنده آن دستگاه است؛ لذا سعی کردند که نام علی روی زمین نباشد.

### سه معجزه أمیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از ابن شهر آشوب مازندرانی

ابن شهر آشوب می‌گوید: از معجزات أمیرالمؤمنین بعد از أمیرالمؤمنین سه چیز است؛ گذشته از آن معجزات زمان أمیرالمؤمنین، سه معجزه دارد؛ یکی اینکه فضائل و مناقب او را دشمنانش هم با هم ذکر می‌کنند. افرادی هستند که در مكتب أمیرالمؤمنین نیستند ولی آنقدر روایات در فضائل أمیرالمؤمنین که خود آنها نقل کرده‌اند و در مجالس می‌نشینند بیان می‌کنند و اگر یکی از آنها انکار کند دیگری می‌گوید: این قابل انکار نیست، این به روایت صحیح به ما رسیده، در فلان کتاب، و فلان کتاب؛ این یک.

دوم اینکه دشمنان آن حضرت کتابهای در فضائل آن حضرت نوشتند، این آقای سنّی مذهب کتاب در فضیلت أمیرالمؤمنین نوشته؛ ابن جریر طبری صاحب کتاب «ملوک و الامم» که به نام «تاریخ طبری» معروف است یک کتاب نوشته به نام «الغدیر»، کتاب به نام «الغدیر»، واقعه غدیر. احمد حنبل یک کتاب نوشته در فضائل أمیرالمؤمنین، به نام فضائل احمد حنبل. نسائی که یکی از ائمه اهل تسنّن است یک کتاب در فضیلت أمیرالمؤمنین نوشته؛ و آنچه را من تبع کرده‌ام تا به حال از علماء بزرگ و شاخص اهل تسنّن صد و هشتاد و سه کتاب در فضائل أمیرالمؤمنین نوشته شده، به دست علمای سنّی مذهب، این معجزه نیست!؟

مطلوب سوم اینکه دشمنان أمیرالمؤمنین به هر قوه‌ای متکی شدند برای اینکه اسم أمیرالمؤمنین را از روی زمین بردارند، کسی نام علی را نشنود و نگوید، روایتی از آن حضرت نقل نکند.

معاویه وارد شد در مدینه، رو کرد به ابن عباس، گفت: ای ابن عباس! من به تمام شهرها دستور داده‌ام، نوشه‌ام که هیچکس حق ندارد فضیلتی از فضائل امیرالمؤمنین، ابوتراب نقل کند، تو هم حق نداری نقل کنی. ابن عباس

گفت: ما را از قرآن خواندن منع می‌کنی؟ گفت: نه، قرآن بخوانید. ابن عباس گفت: از

تفسیر قرآن منع می‌کنی؟ از تأویل و معنی قرآن منع می‌کنی؟ گفت: بلی. چون تفسیر و تأویل قرآن همه‌اش امیرالمؤمنین است، ابن عباس گفت: قرآن بخوانیم معنی اش را نفهمیم؟! گفت: معنی اش را بفهمید اما از غیر طریق اهل بیت، از روایاتی که دیگران نقل می‌کنند. ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده، ما معنی اش را از اهل بیت نپرسیم؟! برویم از یهود و نصاری بپرسیم معنی قرآن چیه؟ معاویه گفت: همین که گفتم. برخاست، و گفت: در کوچه و بازار مدینه اعلام می‌کنم که معاویه ذمہ خود را برعی کرده از هر کسی که یک فضیلت از فضائل امیرالمؤمنین نقل کند. اگر کسی یک فضیلت نقل می‌کرد می‌کشتند، بدون برو و برگرد.

عبدالله بن شداد لیشی می‌گوید: دلم آتش گرفته بود، می‌خواستم یک فضیلت از فضائل امیرالمؤمنین نقل کنم نمی‌توانستم؛ و من آرزو می‌کردم که به من مهلت بدهنند، من بیایم از صبح تا به غروب فضیلت آن حضرت را نقل کنم و بعد مرا گردن بزنند، راضی بودم؛ ولی این کار را هم به من مهلت نمی‌دادند، همان فضیلت اوّل هم که نقل می‌کردم می‌خواستند گردن بزنند.

سالیان دراز گذشت در بین فقهاء و محدثین افرادی آمدند و روایاتی را در تفسیر، در حدیث، در سنت، در تاریخ، در ادب از امیرالمؤمنین می‌خواستند نقل کنند در کتاب و در نوشته هم بعد از اینکه می‌نویسد نام علی را نمی‌توانستند ببرند، می‌گفتند: عن رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ، این مطلب از یک مردی از قریش است.

عبدالرّحمن بن أبي ليلى روایاتی را که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند، می‌گوید: مِنْ رَجُلٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ  
رسولِ اللهِ، از یک مردی از اصحاب رسول خدا.

حسن بصری روایاتی را که نقل می‌کند می‌گوید: از ابوزینب، از پدر زینب؛ چون أمیرالمؤمنین به ابوزینب معروف  
نباود، به ابیالحسن معروف بود، روایاتی که به عنوان ابوزینب نقل می‌کند.

شعبی می‌گوید: من می‌رفتم پای منابر بنی امیه می‌نشستم، در نمازهای جموعه، نمازهای عید خطبه‌ها خوانده می‌شد  
و أمیرالمؤمنین را لعن می‌کردند، سَبَّ می‌کردند، بد می‌گفتند، درجات او را پائین می‌آوردند؛ اماً من می‌دیدم مثل  
اینکه این مرد را گرفتند و دارند به آسمان می‌برند، مثل اینکه می‌دیدم هر چی اینها بدی می‌گویند باز فضیلت  
امیرالمؤمنین دارد درخشندگی می‌کند و نور می‌دهد. آنوقت فضیلت برای بنی امیه نقل می‌کردند، منزلت نقل  
می‌کردند، جعل می‌کردند، تعریف می‌کردند برای مردم؛ و من می‌دیدم که در بالای منبر مثل اینکه شکم‌های مردار  
و گندهای جیفه‌ها را می‌شکافند و متشر می‌کنند، هرچه بیشتر تعریف می‌کردند، بوی تعفن آن بیشتر فضا را  
می‌گرفت.

ابن نباته می‌گوید: خواستند نور أمیرالمؤمنین را خاموش کنند، ولی نتوانستند؛ بلکه یک صیحه بر صیحه قیامت  
اضافه شد. أمیرالمؤمنین صیحه‌اش در دنیا پیچید مانند صیحه قیامت. عدل او، انصاف او، رحمت او آمد زمین را  
گرفت. در هر شهری شما بروید بگردید از قبور اولاد او پیدا می‌کنید، مردم قبور اولاد او را به عنوان تقرّب مزار  
خود قرار می‌دهند.

بخاری و مسلم و ابن بصره ابن نعیم این روایت را نقل می‌کنند که: وقتی که پیغمبر اکرم حالشان سنگین بود و زیر  
بغل پیغمبر اکرم را گرفتند بیاورند برای مسجد، عائشه می‌گوید: زیر بغل پیغمبر را گرفت فضل پسر عباس و رَجُلُ

آخر و یک مرد دیگر، نمی‌گوید آن مرد دیگر کیست؟ یا از روی حسادت خود یا اینکه بعداً نتوانستند بیان کنند و روایت در آن تصریفی کردند؛ خلاصه نمی‌گوید: زیر بغل پیغمبر را فضل و علی گرفتند، می‌گویند: فضل و رَجُلُّ آخر.

این قسم خاموش کردند نور علی را، ولی گرفت دنیا را، کجا می‌توانند خاموش کنند؟! مگر قابل خاموش کردن است؟

يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مِنْ نُورٍ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند؟! نور خدا که قابل خاموش کردن نیست، آنها خودشان را پست می‌دیدند.

مه فشاند نور و سگ عو عو کناد هر کسی بر طینت خود می‌تند

خوب این مکتب أمیرالمؤمنین است. حالا ما مسلمانها، ما شیعیان باید حواس خودمان را جمع کنیم، بدانیم که معنی میزان چیست؟ بدانیم که علی یک آدمی است که تعارف سرش نمی‌شود و عقیل را آنطور متوجه کرد و متنبه کرد که از صراط عدالت خارج نشود و گردنبند را از دختر خود گرفت و به بیت المال برگرداند، مالی که دختر به عنوان عاریه گرفته بود.

ما باید نزدیک کنیم خودمان را، در عبادت، در تصرف اموال، اجتناب از محرمات، دست زدن به کارهای حرام، رشوه، ریا، قمار، معاملاتی که از غش و غل به وجود می‌آید و آن معامله را باطل می‌کند؛ اگر بکنیم ما نزدیک می‌شویم در دنیا و آخرت کامیابیم و اگر نشد ضرر کردیم.

ما که می‌گوئیم علی، باید این ترازوی خود را نزدیک کنیم به آن ترازو، این شاهین سنجش اعمال خود را منطبق بر آن شاهین کنیم، اگر توانستید شاهین روی شاهین قرار بگیرد که به! به! ما فانی در ذات خدا شدیم و به حقیقت مقام ولایت اعتراف کردیم، و اگرنه هر چه نزدیکتر بهتر.

والسلام